

از متون ادبیات فارسی ۵

اشاره:

این نوشته‌ها نکته‌های معنایی است درباره‌ی معنای پاره‌ای از عبارات و اشعار متون فارسی ۵؛ و هدف از تدوین این‌ها، آن است که همکاران محترمی که در اقصا نقاط میهن عزیز به تدریس و تعلیم این کتاب می‌پردازند، در این مقوله‌ها بیشتر بیندیشند و ژرف‌نگری کنند و ای بسا با نوشتن نظر‌ها و یافته‌های خودشان پرده‌ی تعقید و ابهام را از چهره‌ی پاره‌ای عبارات و اشعار به کنار بزنند تا در اثر این تضارب آرا جان کلام سخنوران دیده شود.

کلیدواژه‌ها:

شکر نعمت، سیاقه‌الاعداد، تنسیق الصفات، حسن تعلیل، ایهام تناسب، کنایه، ایهام رستم، اسفندیار، فردوسی، گشتاسپ، هیرمند، تیرگز، اهورا، اهریمن، شاهنامه، روین تنی، سیمغ، پرومته، ایلپاد، ادیسه، بالدر، حماسه، جاماسپ، زال، بهمن، کتایون، پشوتن، زواره، نوش آذر، مهرنوش، تراژدی، زرتشت، کستی، گز، هوم، گبر، بیر، کی، زریب، ارجاسپ، بستور، آب‌رز، روحوضی، تعزیه، روضه خوانی، خیمه شب‌بازی، حاجی فیروز

است به معنی اشتباه، گناه، بدکاری؛ معنای اصلی آن ضدِّ عمد است.^۱ «در خنجان را به خلعت نوروزی قیای سبز ورق ...»^۲ «به» در این جا یعنی به عنوان^۳. نظیر آن از حافظ:

من اگر کامروا گشتم و خوشدل نه عجب مستحق بودم و این‌ها به زکاتم دادند.^۴
۶- «ابر و باد و مه و خورشید ...» در مصراع نخست این بیت آرایه‌ی سیاقه‌الاعداد هست، زیرا چند نهاد را به یک گزاره اسناد داده است و در مصراع دوم نان به کف آوردن کنایه است از تحصیل روزی.

۱- «به شکر اندرش مزید نعمت ...» یادآور این سخن مولاناست:
شکر نعمت نعمت افزون کند
کفر نعمت از کفت بیرون کند
که هر دو از آیه‌ی کریمه‌ی «لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید»^۱ گرفته شده‌اند.

نکات درس اول (ما هم چنان در اول وصف تو مانده‌ایم)

۲- «از دست و زبان که برآید ...» اشاره دارد به این که شکر ممکن است قولی یا فعلی باشد.^۲
۳- «پرده‌ی ناموس بندگان ...» پرده دریدن کنایه است از هتک حرمت.
۴- «خطای منکر ...» خطا این جا مجاز

بی‌خبری از یاد خداست.^۵
۷- «در خبر است ...»^۶ «خبر» در این جا مُرادف است با حدیث (=گفتار معصوم در اعتقاد شیعیان و گفتار پیامبر در اعتقاد اهل تسنن) و «در خبر است» گشته برداری است از «و فی الخبر» در کتاب‌های اخبار و احادیث.

۱ «صفوت آدمیان» برگرفته از آیه‌ی کریمه‌ی «ان الله اصطفی آدم ...»^۷ است یعنی حضرت آدم برگزیده‌ی خدا و پیامبر ما برگزیده‌ی نوع آدمیان است.^۸

۸- «دست انابت ...» انابت به معنای بازگشت است (مصدر باب افعال از ناب، ینوب) و از نظر مراحل سلوک پس از توبه است.^۹
۹- «شفیع مطاع ...» در این بیت آرایه‌ی

تسبیح الصفات هست.

۱۰- «یکی از دوستان گفت از این بوستان که بودی...» بوستان استعاره است از حالت جذب و تأمل که جوینده‌ی حقیقت در اندیشه و تأملات خود به حق می‌رسد و سعادتی از آن به «درخت گل» نیز تعبیر می‌کنند. «درخت گل استعاره از مرحله‌ی وصول به حق است. و «بوی گل» استعاره از تجلیات ربانی.

۱۱- «در همین بند «دافتم از دست برفت» کنایه از سرمستی و بیخودی عارفانه است و بیانگر مقام فناء فی الله است.

۱۲- «این مدعیان در طلبش...»

مصراع دوم این بیت نکرار مضمون «بر نیایدز کشتگان آواز» است و یادآور حدیث «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانَهُ». نظامی گوید:

در صفت گنگ فرومانده ایم
من عرف الله فرو خوانده ایم.

نکات قسمت دوم درس اول (افلاک حریم بارگاہت)

۱۲- «ای طاق نهم رواق بالا...»: شاعر انجانا و خمیدگی آسمان را از گوشه‌ی کلاه (= اوج اعتبار و شوکت) پیامبر اسلام می‌داند (= حسن تعلیل).

۱۳- «مه طاسک گردن...»: طره ابهام تناسب دارد:

رشته‌ی سیاه کناره‌ی پرچم
طره: }
گیسو، زلف ← با «سیاه» مراعات نظیر دارد

درس «رستم و اسفندیار»

داستان «رستم و اسفندیار» از بهترین قسمت‌های شاهنامه است که هم از جهت طرح و پرداخت و ساختار، و هم از نظر درون‌مایه و محتوا منظومه‌ی بی‌استبی مانند؛ امیدوارم نکات زیر در تدریس این درس مورد توجه همکاران ارجمند قرار گیرد:

۱- فردوسی این داستان را در ضمن حوادث دوران سلطنت گشتاسب به نظم آورده است.

۲- سرآغاز داستان بر اعبت استهلال دارد، و استاد توس رزم‌نامه را با دیباچه‌ای آغاز می‌کند که پایان فاجعه‌آمیز داستان از آن پیداست.

۳- آوردگاه نبرد سه روزه‌ی رستم و اسفندیار کناره‌ی رود هیرمند است.

۴- اوج داستان رسیدن تیر گز به چشم اسفندیار و فرود آن مقدمه‌ی آن است.

۵- محتوا و درون‌مایه‌ی داستان «فاجعه‌ی قدرت خواهی و برتری جویی»، «نام‌پایی و ننگ‌گریزی»، «بن بست‌های سرنوشت‌ساز»، «تضادهای موجود در آرمان‌ها و جهان بینی‌های نو و کهن» و «داشتن نظرگاه‌های متفاوت در زندگی» است (حماسه‌ی رستم و اسفندیار/ ۸/ ۹)

۶- ویژگی برجسته‌ی رزم‌نامه این است که در آن از جنگ اهورا و اهریمن سختی نیست، بلکه رستم و اسفندیار هر دو مردانی اهورایی و از نیکان و پاکانند، و «جنگ خویان پیروزمند ندارد و اگر دارد اهریمن است که به فاجعه قهقهه می‌زند.» (تراژدی قدرت در شاهنامه، دکتر مصطفی رحیمی/ ۲۰۵)

۷- این داستان پیام‌های رمزآمیز و رازآلودی دارد که فقط از رهگذر بینش اساطیری قابل تبیین است و برای انسان امروزین کیفیت دقیق آنها قابل درک نیست از قبیل رازناکی مرگ، و محتوم بودن سرنوشت، و رویین تنی اسفندیار، و فریادرسی سیمرغ.

۸- این داستان با پاره‌ای از حماسه‌های یونانی چون «پرومته در بند»، «ایللیاد» و «ادیسه» و در جهاتی با «نیلونگن» و «بالدر» همانند است که در آن‌ها خدایان نقشی برتر از آدمیان و پهلوانان دارند و معمولاً یا خدایان در زمین با هم می‌جنگند و پهلوانان را بازپیچه‌ی دست خود می‌سازند و یا پهلوانان را از نیروهای آسمانی بهره‌مند می‌کنند؛ و بدین ترتیب گاهی آسمانیان زمینی می‌نمایند و گاهی زمینیان آسمانی. (حماسه‌ی رستم و اسفندیار/ ۱۱)

۹- شخصیت‌های داستان رستم و اسفندیار: رستم - اسفندیار - گشتاسب - جاماسپ - زال - سیمرغ - بهمن - کاتبون - پشتون - زواره - نوش آذر - مهرنوش.

۱۰- دکتر شجیسا سخنان تازه و زیبایی درباره‌ی انگیزه‌ی این داستان دارد که چکیده‌ی سخنان ایشان این است:

۱۱- انگیزه‌ی اصلی جنگ رستم و اسفندیار باور و عقیده بوده است، نه اطاعت کورکورانه از فرمان شاه یا کسب قدرت و شاهی؛ از این رو اسفندیار دوباره معنای والای انسانی خود را بازی می‌یابد. هر دو پهلوان بر عقیده و آیین خود پای می‌نشانند.

۱۲- تراژدی نمایش اعمال جنسی قهرمانان است و آلاست؛ هر دو قهرمان منزله و دوست‌داشتنی هستند و این دست تقدیر است که پلات (plot) را به فاجعه (Catastrophe) می‌کشاند. آری تراژدی، گاهی جنگ خدایان (سرنوشت) است. خدای اسفندیار (= زردشت) او را رویینه ساخته است؛ خدای رستم (= سیمرغ، خورشید) با بال و منقار جراحات او را شفا می‌دهد (پس رستم نیز رویینه است)؛ نقطه‌ی ضعف اسفندیار در چشم اوست، و برتری رستم در تیر زهرآگین جادو نهادی است که دارد. سنت کهن چنان که انتظار می‌رود علی‌الظاهر بر آیین نوین جبره می‌شود، (آیین نوین برای بالندگی به خون مردان بزرگ نیازمند است) اما چندی بعد از چیرگی از میان می‌رود (رستم می‌میرد) زیرا گذشت زمان باید سنت کهن را به آیین جدید بدل کند.

۱۳- «فرد زردشتی از پانزده سالگی کستی بر میان می‌بست، کستی بن‌دین است و فردوسی مکرراً از آن به لفظ «بند» یاد کرده است. این که اسفندیار می‌خواهد بر رستم بند نهد، در معنای کهن بن‌دین زردشتیان است. رستم حاضر است غلام‌وار همراه شاه زاده به نزد گشتاسب رود اما بدون «بند».

۱۴- تنها عضوی از اسفندیار قدیس که ایزدی نیست چشم اوست که زمینی می‌نگردد و هم‌گر و هم‌هوم؛ هر دو برای امراض چشم سودمندند. (طرح اصلی.../ ۲۲)

۱۱- وجوه اشتراک و افتراق حماسه و تراژدی (= فاجعه‌نامه):

الف) «وجوه اشتراک:

۱- هر دو به صورت حادثه و داستانند.
۲- هر دو دارای بحران و عقده هستند که از عقده و گره به وسیله‌ی قهرمان نمایشنامه و داستاد



نظام جنبه آمیزش مفرطه

گشوده می‌شود.

۳- هر دو دارای وحدتند با این تفاوت که وحدت در فاجعه‌نامه قوی‌تر است. «(ب) اختلاف آن دو:

۱- حماسه معمولاً مفصل‌تر است.
۲- حماسه معمولاً شامل حوادث متعددی است که به هم پیوستگی دارند و می‌توان از آن چند فاجعه‌نامه استخراج کرد، در حالی که در فاجعه‌نامه بیش از یک حادثه دیده نمی‌شود.

۳- حماسه معمولاً مخصوص مسائل میهنی و دینی است اما فاجعه‌نامه چنین نیست.

۴- حماسه جنبه‌ی نمایشی ندارد؛ در حالی که فاجعه‌نامه به صورت نمایش‌نامه است.

۵- در حماسه بیش از فاجعه‌نامه امور عجیب و خارق‌العاده دیده می‌شود و در مقابل فاجعه‌نامه به واقعیت نزدیک‌تر است. به واسطه‌ی همین وجوه اشتراک است که بعضی از داستان‌های شاهنامه مانند رستم و سهراب و داستان رستم و اسفندیار، علاوه بر جنبه‌ی حماسی جنبه‌ی فاجعه‌نامه و تراژدی نیز دارند. (درباره‌ی ادبیات و نقد ادبی ۱۰۳/۱)

نکته‌های معنایی:

بیت ۱: چو شد روز...

گبر: خفتان، جامه‌ی جنگ است که درونش را از ابریشم خام پر کنند و آن را فزاکند گویند (واژه نامک)

بیر: همان بیر بیان است، از گفتار فردوسی

برمی‌آید که آن تن پوش ویژه‌ی رستم بوده است که آن را روی زره و خفتان دربرمی‌کرده است:

یکی جامه دارد ز چرم بلنگ
بپوشد بر و اندر آید به جنگ
همی نام بیر بیان خواندش
ز خفتان و جوشن فزون داندش

(مسکو، ج ۴ ص ۲۰۰)

بیت ۳: بیاید چنان ...

لب: در مصراع اول با «لب» در مصراع دوم جناس تام دارند؛ اوکی استعاره است از کنار، و دوّمی مجاز است به معنی دهان.

بیت ۴: گذشت از لب ...

بالا گرفت: در جای بلندی ایستاد.

بیت ۵: خروشید ...

فرخ: خجسته، فرخنده. ریختی است از «فر» (= فرّه). «فرخنده» در اصل فرخ + نده است.

کار: یکی از معانی اصلی کار جنگ است که در کارزار (= میدان جنگ) و کاروان (= کسانی که به جنگ می‌رفته‌اند) دیده می‌شود.

بیت ۹:

کلاه کبی: کلاه شاهانه‌ی «کبی». «کویان» امیران و سرکردگان تیره‌ها و دودمان‌ها در ایران خاور بوده‌اند و یکی از سه گروهی که زردشت آن‌ها را نفرین کرده است. کویان، کرپانان، پریکان. (نامه‌ی باستان/۱۲۴)

در این بیت «بر» در مصراع اول (= تن، اندام، سینه) با «بر» در مصراع دوم جناس تام دارد.

بیت ۱۰: بفرمود تا زین ...

اسب سیاه: این اسب نخست از آن زریر عمومی اسفندیار بوده است. در ایادگار زیران از اسب سیاه خاندان گشتاسپ سخن به میان آمده است که نخست زریر برادر گشتاسپ بر آن سوار شد و با ارجاسپ تورانی جنگید و سرانجام پس از کشته شدنش، اسب به دست تورانیان افتاد. آن‌گاه فرزند

زریر به نام بستور دوباره آن را به جنگ آورد. (نبرد اندیشه‌ها/۲۷)

بیت ۲۲: چنین پاسخ آوردش ...

نابه کار: آنچه به کار نیاید، بی‌فایده، بیهوده.

بیت ۳۱: همان دهنه بشکست ...

همان: در این بیت به معنی و نیز، علاوه بر این، به کار رفته است. در نسخه لنینگراد «هم از دهنه ... است».

(نبرد اندیشه‌ها/۱۱۴) که دکتر شعار و انوری نیز در رزم‌نامه «هم از دهنه ...» را ترجیح داده‌اند.

بیت ۳۵: کف اندر دهانشان ...

برگستوان: «به معنی زره ستور به کار می‌رود از سه پاره‌ی بر (= سینه) + گست (= پهلو) + وان (= پسوند محافظت) ساخته شده است؛ معنی اصلی آن نگاهبان سینه و پهلو است (نامه‌ی باستان/۲۶۴)

بیت ۳۷:

زال: «زال» ریخت دیگر «زر» است به معنی پیر. او را به خاطر سپیدموی زاده شدنش بدین نام نامیدند. استاد سرکاراتی معتقدند «زروان» پیر در اثر جابجایی اسطوره «زال» شده است (سخنرانی‌های دومین جلسه‌ی بحث درباره‌ی شاهنامه/۹۲)

بیت ۴۲:

تیرگز: دکتر شمیسا بحث ممتعی درباره‌ی «گز» و انواع آن و مردم گز پرست (مهری)، که خانواده‌ی مادری رستم نیز از آن‌اند، دارد که برای آن نیروی فوق‌العاده قائل بوده‌اند. گز از درختان ایزدی است و ایزدمهر (=خورشید) از درخت گز برمی‌آید و نور آن چشم را می‌زند و کور می‌کند. جهت اطلاع دقیق (طرح اصلی ۳۴/۰۰۰ تا ۳۷) آب رز: دکتر شمیسا در این مورد نیز بحث دلکشی دارد؛ که فشرده‌ی آن چنین است: «آب رز به معنی عصاره‌ی انگور ترجمه‌ای است که فردوسی از هوم کرده است. یکی از معانی قدیم هوم شربت

مسکرمقدس است که در اعصار کهن در مراسم مذهبی (مخصوصاً در آیین مهری) نوشیده می شد. یکی دیگر از معانی آن اسم گیاهی است که عصاره‌ی آن زهر آگین بود و پیکان را به آن مسموم می کردند. (مطرح اصلی... ۳۷ تا ۳۹)

دکتر جویس درباره‌ی آب روز نظر تازه‌ای دارد؛ ایشان بعد از مراجعه به منابع متعددی به این نتیجه رسیده اند که «آب روز» همان آب درخت انگور است که هنگام هرس کردن شاخ مواز آن به زمین می چکد و خاصیتی زهرگونه دارد؛ اگر کسی پیکان تیز را به آب مو آب دهد هم کار آب خالص را کرده است که آنگران فولاد را به آن آب می دهند و هم کار زهر را کرده است که فولاد را به زهر نیز آب می دادند! (نبرد ادبیته/ ۱۲۲)

درس «کمال الملک»

این درس جهت آشنایی دانش آموزان با ادبیات نمایشی آورده شده است که دانستن مطالب زیر درباره‌ی آن خالی از فایده نیست:

«ادبیات نمایشی در ایران - ادبیات نمایشی و نمایش نامه نویسی آن طور که در اروپا بوده در ایران نبوده است، ولی نمی توان گفت که هیچ گونه جلوه‌ی نمایشی در کشور ما وجود نداشته است. مراسم دینی، نمایش روحوضی، تعزیه، روضه خوانی، خیمه شب بازی، بازی های حاجی فیروز، جشن ها، اعیاد، بازی های خنده آور، دلقک بازی، نقالی، مغ کشان، خطابه، سخنرانی، فانوس خیال، هر یک نوعی نمایش به معنای عام آن بوده است؛ زیرا هیچ ملتی در جهان نیست که قسمی نمایش نداشته باشد؛ بنابراین اگر ما نمایش و نمایش نامه به صورت اروپایی آن نداشته ایم، شبه نمایش و شبه نمایش نامه داشته ایم؛ آری اگر خود نمایش در بین ما نبود، لااقل عناصر و اجزایش بوده است؛ زیرا نمایش از عناصر و اجزایی تشکیل می شود از قبیل: ادبیات و داستان، سخنوری، حرکات دست و سر و گردن و چشم و ابرو، رقص، موسیقی، صحنه سازی و شعر خوانی؛ جهت مزید اطلاع درباره‌ی ادبیات و نقد ادبی ۵۷/۱ تا ۵۹ و نیز دکتر فرشیدورد به طور

موجز و مستوفی درباره نمایش نامه به شیوه‌ی فرنگی در ایران و نخستین کسانی که نمایش نامه نوشته و افرادی که نمایش نامه را از ادب اروپایی اقتباس و ترجمه کردند و نمایش نامه های منظوم بحث کرده است. (همان/ ۵۹ تا ۶۴)

ادبیات داستانی (fiction)

الف - نثری است ادبی که به داستان های متونر گفته می شود نه داستان های منظوم که زبان روایی دارند؛ مجسوعاً به قصه ها (= حکایات) و داستانک ها (=خنول ها) و داستان های بلند (= رمان ها) ادبیات داستانی گویند، ادبیات داستانی در ایران در عصر مشروطیت و با اقتباس ادبیات اروپایی به وجود آمد.

ب - بر خلاف سفرنامه ها و زندگی نامه ها و مطالب تاریخی رویدادهای آن ها دقیقاً در عالم خارج روی نمی دهد.

پ - جنبه‌ی ابداعی و تخیلی دارند.

ت - بر خلاف اسطوره ها امکان وقوع آن ها در عالم خارج پذیرفتنی است.

ث - داستان ها ممکن است از حوادث تاریخی نشأت گرفته باشند.

ج - در داستان های قدیم فارسی معمولاً قهرمانان شخصیت ثابت دارند؛ مانند «سپک» در داستان «سپک عیار» اما در داستان های امروزی ممکن است شخصیت ها در طول داستان تغییر کنند. هسته‌ی بسیاری از داستان های امروزی بر پایه‌ی تغییر شخصیت نهاده شده است؛ مانند شخصیت مهدی حسن در داستان «گاو».

چ - هر اثر ادبی و مخصوصاً داستان بر چهار پایه استوار است: پیام یا درون مایه (= تم = بن مایه)، معنی (= محتوا، ژرف ساخت)، قالب (= فرم، روساخت)، تغییر (= بیان).

ح - داستان ویژگی ها و عناصری دارد از قبیل شخصیت، نقطه‌ی اوج، روابط علی و معلولی، بحران، دیالوگ و زاویه‌ی دید و ...

خ - درس «گاو» چهارمین قصه از داستان های هشت گانه‌ی کتاب «عزاداران بیل» است که بعدها داریوش مهرجویی آن را به صورت فیلم درآورد. در

این اثر ساعدی با برخوردی روان شناسانه، محیط روستایی و فقر و ناداری آن جا را با بیانی صمیمی و زیبا و آسان، تصویر کرده است؛ و به همین جهت است که ساعدی را از برجسته ترین نویسندگان ادبیات روستایی به شمار آورده اند.

دکتر ساعدی دو گونه داستان نوشته است: کوتاه و بلند؛ علاوه بر این نمایشنامه نویسی نیز هست. او نقادی اجتماعی است که واقعیت های جامعه را به روشن ترین شکل بیان کرده است.

د - بن مایه‌ی داستان گاو پدیده‌ی الیناسیون یا از خودیگانگی و فراموشی شخصیت است که یک بیماری اجتماعی است و با غرب زدگی در جامعه‌ی امروز سنجیدنی است. این داستان می تواند استعاره‌ای نیز از وضع فرهنگی جامعه‌ی آن روز نویسنده باشد.

ذ - «گلدسته ها و فلک» عنوان نخستین داستانک از پنج داستان جلال آل احمد است که در سال ۱۳۵۰ منتشر شده است؛ داستان های دیگر این کتاب عبارتند از: جشن فرخنده، خواهرم و عنکبوت، شوهر آمریکایی، خونابه‌ی انار.

ر - در این داستان زبان جلال صمیمی و نزدیک به زبان کودکان است؛ زیرا خواسته است رابطه‌ی صمیمانه با خواننده برقرار کند. در عنوان داستان دو ابهام است: گلدسته ها (معنی حقیقی - استعاره از بچه ها، کودکان) و فلک (ابزار تیبیه - آسمان).

ز - در متن داستان «به صرافت افتادن» به زیرکی چیزی را دریافتن و زیرکانه سخن گفتن است و این عبارت بیانگر این است که راوی داستان با هوشیاری دریافته که مدیر می خواهد به تعداد پله ها بر پای آن ها تکه بزند.

درس «داستان داستان ها»

این درس از کتاب ارجمند «داستان داستان ها» تألیف استاد دکتر اسلامی ندوشن برگزیده شده است؛ این کتاب دو بخش عمده دارد:

قسمت اول: متن اصلی داستان رستم و اسفندیار از شاهنامه‌ی چاپ مسکو.

قسمت دوم: الف - بخش «تأمل در رستم و

سفندیار، که در آن استاد کوشیده است جوهره‌ی صلی داستان را نشان دهد؛ نخست سه قهرمان صلی داستان (رستم، اسفندیار، گشتاسپ) را معرفی می‌کند و وضع و حال آن‌ها را بررسی و تحلیل می‌نماید. در این بخش مبحث ارزشمندی است به نام «تیره‌های سه گانه‌ی فکر» - تیره‌ی رستمی، تیره‌ی اسفندیاری، تیره‌ی گشتاسپی - که به دو جنبه‌ی اندیشگی و نمادین بودن اشخاص توجه کرده است و آن‌ها را با نمادهای مشابه شان در سایر ملل دیگر سنجیده است و سپس در مدخلی تحت عنوان «کسان دیگر داستان» شخصیت‌های دیگر داستان را به اختصار معرفی کرده است.

ب- سخن گفتن پهلوانی
این بخش شیوه‌ی درست نقد و تحلیل را در حوزه‌ی حماسی به علاقه‌مندان می‌آموزد.

نکات معنایی:

- سوری چاره گشتم به بیچارگی:
- از روی ناچاری و درماندگی به دنبال راه چاره بودم: «این چاره» همان اشاره‌ی سیمرخ است.
- تو اندر زمانه رسیده نوی:
- تو شخصی هستی نو دولت و تازه به دوران رسیده؛ به کنایه یعنی جوان و بی تجربه.
- ... با اسفندیار باراه‌های خاکی نمی‌تواند طرف بند...:
- منظور از «راه‌های خاکی» چاره‌اندیشی‌های مادی و معمولی است.
- درس «قاضی بست»
- ... از جهت نشست او، جامه‌ها افکندند و شراعی کشیدند ...
- «شراع» به معنای سایه بان، خیمه، بادبان مده است؛ اما به قرینه‌ی جمله‌ی قبلی که سخن از آماده کردن بستری برای نشستن سلطان مسعود است معنای دقیق آن این جا «سایه بان» است.
- ... امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تبا شده بود، و بر نشست و به زودی به کوشک آمد که خبری سخت ناخوش در لشکر گاه افتاده بود ...
- علت بازگشت سریع مسعود به قصر شاهی

این است که لشکریان از سلامت او آگاه شوند و شایعه‌ی غرق شدن خود را خنثی کند.

درس «بیهوشی و هنر نویسندگی او»

- ... این یوسهل مرده‌ی امام زاده و محتشم و ... منظور از امام زاده سید نیست بلکه «فقیه» است؛ زیرا در روزگار غزنویان فقها را امام می‌گفتند.
- ... از کرانه بجستی ... کنایه از وارد ماجرا شدن، پای به میدان نهادن (معادل دقیق آن «آریه آتیماق» در ترکی)
- ... راست بدان مانست که گفتمی باز یسشان می‌کشند ... این عبارت نهایت حسنگی و درماندگی و بیچارگی سپاهیان مسعود را در راه مرو تصویر می‌کند.

درس «ترانه‌ی من»

- نکات معنایی:
- «... ولادت که روزگاری از گوهر نور بود، به سوی بلوغ می‌خزد و آن گاه که تاج بر سرش نهاندند ...»
- مصراع اول به مواجیل تکاملی حیات اشاره دارد و به «ولادت» شخصیت داده که آن را طی می‌کند. «ولادت» را می‌توان این جا مجاز نیز گرفت (= مولود، انسان).
- «تاج بر سر نهادن» کنایه است از رسیدن به اوج قدرت.
- «... و گوهرهای نادر طبیعت را در کام می‌کشد ...»
- این گوهرها استعاره‌اند از زیبارویان یا انسان‌های برجسته و کم نظیر و یا گوهرهای وجود آدمی مانند بینایی، شنوایی، چشایی، نطق و ...
- «... از گزند داس دروگر وقت هیچ روینده را ز نهار نیست.
- مگر ترانه‌ی من که در روزگار نامده بر جای می‌ماند.
- تا به ناخوست دست جفایه‌ی شهر ارج تو را بستانید.

در مصراع دوم و سوم شاعر می‌گوید: روزگار ستم پیشه نمی‌تواند سخن مرا کهنه و نابود کند و همین باعث می‌شود آهنگان به ستایش تو برخیزند. منظور از «تو» در آخرین مصراع خود شاعر است. سخن شکسپیر یادآور سخن فروغ فرخزاد است که می‌گوید: «تنها صداست که می‌ماند» و نیز یادآور سخن حافظ:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که در این گنبد دوگر بماند

درس «چشم به راه»

- نکات معنایی:
- ... شفایت می‌دهم / از این رو که آسبست می‌رسانم ... بیانگر این است که درد و دایره هر دو از خداست. حافظ می‌گوید:
- دردم از یار است و درمان نیز هم / دل فدای او شد و جان نیز هم
- «... دوستت دارم / از این رو که مکافات می‌کنم ...»
- بیانگر این است که کیفر دادن خدا نیز از سر عشق و مهر است؛ «البلاء لیلو لاء» و «ان المخلصین علی خطر عظیم»؛ حافظ می‌گوید:
- گر چه می‌گفت که زارت بکشم می‌دیدم که نهانش نظری با من دل سوخته بود
- «... آنان که فانوسشان را / بر پشت می‌برند / سایه هاشان پیش پایشان می‌افتد ...»
- فانوس نمادی است از حقیقت و معرفت؛ و این قسمت از سروده‌ی تاگور بیانگر حال حقیقت‌گریزان و معرفت‌ستیزان است که از ادراک آن دو ناتوانند و تیرگی ذهن و ضمیرشان راهشان را تاریک می‌سازد.

زفونیس

- ۱- ابراهیم/ ۶
- ۲- شرح گلستان، دکتر خزائلی/ ۱۱۸
- ۳- همان/ ۱۲۰
- ۴- گلستان، دکتر یوسفی/ ۱۹۹
- ۵- شرح گلستان، خزائلی/ ۱۲۴ و ۱۲۵
- ۶- آل عمران/ ۳۲
- ۷- شرح گلستان، خزائلی/ ۱۲۵
- ۸- همان/ ۱۲۷
- ۹- همان/